

## غزل شیوای حافظ شیرازی درباره حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه

این غزل را در وصف حضرت صاحب الزمان سروده، و از غیبت و انتظار وی یاد کرده، و خود را از مشتاقان و شیفتگانش معرفی نموده است؛ ولیکن با چه عبارات نمکین، و اشارات دلنشین، و کنایات و استعاراتی که حقاً بی اختیار بر زبان انسان جاری میشود که او لسان الغیب است:

سَلَامُ اللَّهِ مَا كَرَّ اللَّيَالِي      وَ جَاوَبَتِ الْمَثَانِي وَ الْمَثَالِي (1)

علی وادی الاراکِ وَ مَنْ عَلَيْهَا      وَ دَارٍ بِاللَّوِيِّفَوْقِ الرَّمَالِ (2)

دعاگوی غریبان جهانم      وَ أَدْعُو بِالْتَّوَاتُرِ وَ التَّوَالِي (3)

به هر منزل که رو آرد خدا را      نگه دارش به لطف لایزالی (4)

منال ای دل که در زنجیر زلفش      همه جمعیت است آشفته حالی (5)

ز خَطَّتْ صَدِّ جَمَالٍ دِیْگَرِ افزود      که عمرت باد صد سال جلالی (6)

تو می باید که باشی ورنه سهل است      زیان مایه جانی و مالی (7)

بدان نقاش قدرت آفرین باد      که گرد مه کشد خط هلالی (8)

فَجُبِّكَ رَاحَتِي فِي كُلِّ حِينٍ      وَ ذِكْرُكَ مَوْنِسِي فِي كُلِّ حَالٍ (9)

سویدای دل من تا قیامت      مباد از شور سودای تو خالی (10)

کجا یابم وصال چون تو شاهی      من بد نام رند لآبالی (11)

خدا داند که حافظ را غرض چیست

وَ عِلْمُ اللَّهِ حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي

و در تعلیقه گوید: این بیت هم در آن غزل است و گویا از خواجه باشد:

أَمُوتُ صَبَابَةً يَا لَيْتَ شِعْرِي      مَتَى نَطَقَ الْبَشِيرُ عَنِ الْوِصَالِ (13)

در بیت اوّل و دوّم می گوید: سلام خدا باد پیوسته و همیشه تا وقتیکه شبها مرتّباً یکی پس از دیگری می آیند و می روند، و طلوع و غروب موجب پیاپی در آمدن آنهاست، تا زمین و خورشید و ماه و ستارگان باقی است، و تا وقتیکه رشته های دو صدایه و سه صدایه تارها و نغمه ها و آهنگهای چنگ ها و سازها می نوازند و قدرت و تاب و توانشان برای بلند داشتن این سرود باقی است (زیرا مثالی به معنی صداهای دوباره ای است که تار و چنگ می دهد، و مثالی در اصل مَثالْت بوده است یعنی صداهای سه باره که از آنها شنیده می شود.) بر وادی اراک که منزلگاه حضرت حجّت است (زیرا سرزمین اراک سرزمین حجاز است که در آنجا فقط درخت اراک وجود دارد.) و بر آن کسبیکه بر فراز آن زمین سکونت دارد و بر خانه ای که در قسمت نهائی در آن بالای رملها و شنها بنا شده است.

سپس در بیت سوّم می گوید: دعاگوی غریبان جهانم، و بطور تواتر و پشت سر هم من دعا می کنم و دعاگو هستم؛ که باز روشن است: آن غریب جهانی که از شدّت غربت و تنهائی ظهور نمی کند غیر از حضرت حجّت کسی نیست.

و در بیت چهارم می رساند: او که محلّ ثابتی ندارد - گرچه اصلش از مکه و از وادی الاراک است - و دائماً در عالم در گردش است، ای خداوند مهربان از تو درخواست می نمایم تا با لطف دائمی خودت او را در هر منزلی که وارد می شود و در آن مسکن می گزیند نگهداری کنی.

و در بیت پنجم می گوید: ای دل! در فراق او ناله مکن، چرا که گرچه در غیبت است و چهره و رخساره اش را از نمایاندن مخفی می دارد، ولیکن بواسطه گیسوان و زلف سیاه او - که کنایه از هجران و غیبت است - آشفته حالان می توانند کسب جمعیت کنند و به مقصود نائل آیند.

و در بیت ششم می گوید: اینک که رشد و بروز جمال در تو فزونی یافته است، خداوند عمر تو را طویل گرداند و از گزند حوادث مصون بدارد.

و در بیت هفتم می گوید: توئی ولیّ والای ولایت که قوام کون و مکان بر تو قائم است؛ و تو باید بر قرار و مقرون به بقاء و صحّت و آرامش بوده باشی، چرا که در رأس مخروطی، و بر همهٔ ماسوی' حکومت داری. و در برابر این امر مهمّ و ارزشمند، زیانهای جانی و ضررهای مالی هر چه هم فراوان باشد، به من و یا به جهانیان برسد، مهمّ نیست بلکه خیلی سهل و آسان است.

و در بیت هشتم می گوید: آفرین بر دست قدرت پروردگار که تو را در این چندین قرنی که تا به حال گذشته، حفظ و نگهداری نموده است؛ همان نقّاش قدرت که بر گرد ماه بر فراز آسمان خطّی به شکل هلال می کشد تا مردم ماه را ببینند، با آنکه بدون شکّ تمام کرهٔ ماه موجود است، اما کسی آنرا نمی بیند، و در غیبت و پنهانی می گذارد، و فقط از این کرهٔ آسمانی به قدر هلالی نمایان است بطوری که اگر کسی نظر کند می پندارد کره ای نیست، فقط هلالی بر آسمان موجود است. امام زمان هم موجود است همچون کرهٔ تامّ و تمام، اما کسی آنرا نمی بیند و ادراک نمی کند و فقط به قدر ضخامت هلالی از آثار او در جهان مشهود است و مردم از آن منتفع می گردند، ولی باید ظهور کند و از پردهٔ خفا برون آید و چون بدرّ و ماه شب چهاردهم نور دهد و همهٔ جهان را منورّ کند.

خوب توجه کنید: اگر این بیت را این طور معنی نکنیم، معنی آن چه می شود؟! تعریف کردن از ماه آسمانی به پنهانی، و خطّ هلالی در شبهای نخستین طلوع آن بر گرد آن کشیدن چه مدحی را متضمّن است؟!

و اگر مراد از ماه را سیما و چهرهٔ محبوب فرض کنیم و خطّ هلالی را هم محاسنش بدانیم که بر گرد آن روئیده است، با آنکه این استعاره با آن استعارهٔ قرص ماه آسمان و اختفای آن در شبهای نخستین جز بمقدار هلالی که نمایان است، دو مفاد است معذک این استعاره نیز منافاتی با وجود حضرت صاحب الزّمان ندارد؛ زیرا آن انسانی که در خارج بر گرد صورتِ چون ماهش محاسن روئیده است، با توصیف

غربت و ولایت و سروری و پادشاهی و سائر اوصافی که در این غزل آمده است، غیر از آنحضرت نمی‌تواند مراد و مقصود باشد.

و در بیت نهم می‌گوید: من پیوسته با تو سر و کار دارم. محبتِ توست که راحت دل من است در هر حال، و ذکرِ توست که آنیس من است بطور پیوسته و مدام.

گرچه نظیر این مضمون در سائر غزل‌های حافظ موجود است و آنها راجع به خود ذات اقدس حق تعالی است، ولیکن در این غزل به قرینه سائر ابیات غیر از حضرت حجت نمی‌تواند بوده باشد. پس ضمیر مخاطب ذکرک و حُبک راجع به اوست.

و به همین طریق مفاد بیت دهم است که در دعا می‌گوید: دریچه قلب من که مملو از خون حیات بخش من است، و پیوسته آن خون در جنبش و حرکت و ضربان و خروش است، هیچگاه از معامله و سر و کار داشتن و تلاش برای بدست آوردن محبت و رضای تو خالی نباشد.

و در بیت یازدهم مخاطب خود را شاه، و خودش را رند و گدای لآبالی خوانده است؛ و وصال این درجه پست و زبون را با آن شاه با عظمت و با تقوی و دارای عصمت و طهارت، بعید به شمار آورده است. در این بیت هم معلوم است که: مراد وی از «چون تو شاهی» غیر آن صاحب ولایت کلیه الهیه نمی‌باشد.

و در بیت دوازدهم خیلی روشن و واضح از سخنان و تخاطب فوق بطور رمز و اشاره، پرده بر می‌دارد که: اینها که گفتم همه اشاره و کنایه و استعاره و رمز بود که چه میخواهم بگویم؛ صراحت نبود و من نمی‌خواستم یا نمی‌توانستم آن وجود اقدس را چنانکه باید و شاید معرفی کنم، و عشق سوزان خود را برای لقاء و دیدارش در قالب غزل آورم؛ اما خداوند علیم و خبیر میدانند که در دل من چه مراد بوده است، و او کفایت میکند از کلام و سؤالی که من بخواهم آنرا بر زبان آورم.

و در بیت إلحاقی میگوید: من از شدت عشق و آتش وجد بالاخره خواهم مرد، و در انتظار فرج او جان خواهم سپرد؛ و مانند یعقوب در فراق یوسف کور خواهم شد و

چشمم پیوسته بر در است که چه موقع بشیر، بشارت از لقاء وصال میدهد؛ و یوسف  
گمگشته بیابانی در چاه غربت در افتاده، غریب و تنها، سرگشته و متحیر مرا بشارت  
دیدار میدهد، و با فرج او و لقای او چشمانم بینا میگردد، و چون مرده از قبر  
برخاسته زنده میگردم و حیات نوین می‌یابم. (1)